

فصل هشتم: ادبیات جهان

درس هجدهم
عشق جادوانی

کارگاه متن پژوهی

روان خوانی
آخرین درس

درس هفدهم
خنده تو

کارگاه متن پژوهی

گنج حکمت
مسافر

درس هفدهم

نمایه درس

عنوان: خنده تو

نوع و قالب ادبی: شعر غنایی
درون مایه: عشق و محبت و شادمانه زیستن

قلمرو فکری

- ۱- درک بیت‌ها، دریافت پیام متن
- ۲- مضمون‌یابی

قلمرو ادبی

بررسی آرایه‌های ادبی (تشبیه، کنایه، مجاز، نماد، مراعات نظیر)

قلمرو زبانی

- ۱- دریافت معنای واژه
- ۲- انواع نشانه «ان»

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با پابلو نرودا و سروده «خنده تو» (علم)
- ۲ توانایی مطالعه و خواندن آثار ارزشمند ادبیات جهان با لحن مناسب (عمل)
- ۳ پرورش روحیه بهره‌گیری مناسب از آثار ادبی برجسته جهان (اخلاق)
- ۴ تقویت باور عشق به زیستن و شادمانه زندگی کردن (ایمان)
- ۵ تقویت توانایی مطالعه تطبیقی آثار ادبی و سنجش محتوای آنها (تفکر)
- ۶ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۷ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

- روش تدریس کارایی گروه
- روش تدریس بحث گروهی
- روش تدریس پرسش و پاسخ و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب شعر «هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه!»، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ پابلو نرودا، شاعر، شهروند آزاد جهان. رامین مولایی. (۱۳۷۸). نشریه گلستانه. شماره ۱۳.
- ۲ پابلو نرودا، جادوگر زمین جادویی. ابراهیم میرهاشم‌زاده. (۱۳۵۲). مجله کتاب امروز.
- ۳ هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه (گزینه شعرهای عاشقانه). پابلو نرودا. (۱۳۹۴). ترجمه احمد پوری، با ویراستاری کاظم فرهادی. چاپ بیست‌وششم. تهران : چشمه.
- ۴ د.ع. پابلو نرودا. (۱۳۶۹). مترجم : رکن‌الدین خسروی. مجله چپستا. شماره

خنده تو^۱

نان را از من بگیر، اگر می خواهی،
 هوا را از من بگیر، اما
 خنده ات را نه.^۲
 گل سرخ را از من بگیر
 سوسنی را که می کاری...^۳
 از پس نبردی سخت باز می گردم
 با چشمانی خسته
 که دنیا را دیده است
 بی هیچ دگرگونی،
 اما خنده ات که رها می شود
 و پروازکنان در آسمان مرا می جوید^۴
 تمامی درهای زندگی را
 به رویم می گشاید.^۵
 عشق من، خنده تو
 در تاریک ترین لحظه ها می شکند^۶
 و اگر دیدی به ناگاه خون من
 بر سنگ فرش خیابان جاری است^۷

۱- نرودا در این شعر با نگاه و بینشی هنری به زندگی می نگرد. او حیات زیبا و ملموسی را به ما نشان می دهد. حیاتی که ما را از وابستگی های خویش می رهااند و به هستی دل نشینی پیوند می دهد که پاسخ رنج و شادی، عشق و هجران، وصال و حرمان انسان هاست. شعر نرودا تصویری از بینش و نگرش او به زندگی، عشق و شادمانه زیستن است.

۲- قلمرو ادبی: نان و هوا: نان، مجاز از خوردنی و هوا مجاز از تنفس؛ و مجموعاً مجاز از زندگی و نماد زندگی

۳- گل سرخ، نماد خنده است و خنده نیز خود نماد عشق و محبت است و شاعر در اینجا می گوید حیات بدون عشق معنایی ندارد.

۴- قلمرو ادبی: تشخیص: رها شدن خنده و جستن او شاعر را

۵- قلمرو ادبی: درهای زندگی: استعاره

۶- قلمرو زبانی: تاریک ترین لحظه ها: منظور لحظه های ناامیدی است/ قلمرو ادبی: خنده: استعاره (خنده به گلی تشبیه شده است که

می شکند).

۷- قلمرو ادبی: تشخیص: به روی ماه خیابان و... خندیدن

بخند؛ زیرا خنده تو برای دستان من شمشیری است آخته^۱
 خنده تو، در پاییز
 در کناره دریا
 موج کف آلوده اش را
 باید برفرازد^۲
 و در بهاران^۳، عشق من،
 خنده ات را می خواهم
 چون گلی که در انتظارش بودم،^۴
 گل آبی، گل سرخِ کشورم که مرا می خواند.^۵
 بخند بر شب^۶
 بر روز، بر ماه،
 بخند بر پیچاپیچ خیابان‌های جزیره،
 اما آنگاه که چشم می گشایم و می بندم،
 آنگاه که پاهایم می روند و باز می گردند،
 نان را، هوا را،
 روشنی را، بهار را،^۷

۱- قلمرو زبانی: آخته: از غلاف درآمد، برهنه / قلمرو ادبی: تشبیه: خنده: مشبه، شمشیری: مشبه به، آخته: وجه شبهه قلمرو فکری: در هنگام مرگ من نیز بخند؛ خنده تو برای من مانند شمشیری است که من با آن بر دشواری‌ها غلبه می کنم.

۲- قلمرو ادبی: خنده تو در پاییز/ در کناره دریا/ موج کف آلوده اش را/ باید برفرازد: تشبیه (خنده به دریا تشبیه شده است. وجه شبهه: موج کف آلوده اش را باید برفرازد). مرجع ضمیر «ش»، «دریا» است. البته به لحاظ معنایی، موج کف آلوده چون وجه شبهه است و وجه مشترک خنده و دریا، اگر بگوییم «ش» به هر دوی آنها برمی گردد، بی ربط نیست. (در هر دو صورت در معنی خلی وارد نمی شود).

قلمرو فکری: خنده تو مانند دریا باید موج و توفانی باشد. (به جنبش و قدرت خنده در زندگی اشاره دارد).

۳- قلمرو زبانی: «ان» در بهاران نشانه زمان

۴- قلمرو ادبی: تشبیه: خنده مانند گلی است.

۵- قلمرو فکری: گل آبی و گل سرخ کشورم که مرا می خواند: گل آبی و گل سرخ، اشاره دارد به پرچم کشور شیلی که از دو نوار قرمز و آبی شکل گرفته و نوار سفید دیگری بر بالای آن دو است. رنگ آبی نماد آسمان و اقیانوس آرام است و رنگ قرمز نماد خون‌های ریخته شده برای استقلال کشور. شاعر خود در بی گل سرخ است و آنگاه مطلوب خود را با مطلوب کشورش که در پرچم آن آمده، درمی آمیزد تا بگوید من و کشورم در بی یک مظلومیم. / معنی: و در بهاران... بهار، منتظر گل است، چون با آن معنا پیدا می کند؛ من نیز به هنگام بهار منتظر شکوفایی خنده تو هستم، خنده تو که در پرچم کشورم با دو گل آبی و سرخ (دو نوار آبی و سرخ) نقش بسته است. (وجود من با کشورم معنا می یابد.)

۶- قلمرو ادبی: تشخیص: خندیدن به روی شب، ماه و خیابان

۷- قلمرو ادبی: تضاد: می روند و باز می آیند، می گشایم و می بندم

قلمرو فکری: نان، هوا، روشنی، بهار: عناصر حیات هستند. شاعر این عناصر را در برابر «خنده» قرار می دهد تا بگوید که حیات بی خنده (عشق) معنایی ندارد؛ گوا اینکه بی آنها می توان زیست اما بی عشق نمی توان.

از من بگیر
 اما خنده‌ات را هرگز
 تا چشم از دنیا نبندم.^۱
 پابلو نرودا

ابیات فرامتنی که با متن درس ارتباط معنایی دارند :

تو مست مست سرخوشی من مست بی‌سرخوشم تو عاشق خندان لبی من بی‌دهان خندیده‌ام مولوی
 دل از گشایش لب‌ها چو پسته نگشاید خوش است از ته دل غنچه وار خندیدن صائب
 گلشن حسن از بهار عشق خرم می‌شود اشک بلبل رنگ چون گرداند شبنم می‌شود صائب
 خاک آدم که سرشتند غرض عشق تو بود هر که خاک ره عشق تو نشد آدم نیست هلالی
 گفتم به عروس دهر کاین تو چیست گفتا دل خرم تو کاین منست ختام

آگاهی‌های فرامتنی

خنده، عصارهٔ حیات است، حیات در رستگاری. شاعر این مؤلفه را هستهٔ شعر خود قرار داده و همهٔ لذت‌های زندگی و آمال و آرزوهای شاعرانه‌اش را در قالب آن ریخته است. دیگر نیازی به شمشیر و جنگ نیست. وقتی می‌توان با خنده (عشق و محبت به هم‌نوع) بر دشمنی‌ها غلبه کرد و پیش رفت دیگر چه نیازی به جنگ است؟ درحقیقت، خنده آن فرج و موعودی است که شاعر انتظار آن را می‌کشد و امیدوار است با ظهور آن، حیات رستگاری آغاز شود.

کارگاه متن پژوهی

آموزهٔ قلمرو زبانی : نشانه «ان»

در زبان فارسی دو نشانهٔ جمع وجود دارد : «ها، ان» در واژه‌هایی از قبیل : سبزه‌ها، درختان، گیاهان، زمینی‌ها و ...

□ نشانهٔ جمع «ها» از «ان» کاربرد بیشتری دارد و فعال تر است : گل‌ها، گیاه‌ها، دیوارها و ...

□ نشانهٔ جمع «ان» در شعر و نثر ادبی کاربرد بیشتری دارد : درختان را آب دادم.

۱- قلمرو ادبی : کنایه : چشم از دنیا بستن : مردن

- کلماتی که با «ها» و «ان» جمع بسته می‌شوند، در زبان فارسی کاربرد یکسانی ندارند و معمولاً شکل «ها» رایج‌تر است. جمله «درخت‌ها را آب دادم» رایج‌تر است تا «درختان را آب دادم.»
- گاهی «ان» نشانه جمع نیست بلکه پسوندی است که به شکل‌های گوناگون کاربرد دارد که عبارتند از:
- الف) پسوند زمان : پاییزان، بامدادان، شامگاهان، سحرگاهان
- ب) پسوند مکان : گیلان، دیلمان، باختران، خاوران
- پ) پسوند شباهت : کوهان، ماهان
- ت) پسوند قیدساز : شادان، خواهان، خندان
- ث) پسوند نسبت : کاویان، بابکان

کنج حکمت

مسافر

دلم می‌خواهد بر بال‌های باد بنشینم و آنچه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این دریای بی‌کران^۱ رسم و بدان سرزمین که خداوند سرحدّ جهان خلقتش قرار داده است^۲، فرود آیم. از هم اکنون، در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودانی خود می‌بینم که راه هزاران ساله را در دل افلاک^۳ می‌پیمایند تا به سرمنزل غایی^۴ سفر خود برسند اما بدین حد اکتفا نمی‌کنم و همچنان بالاتر می‌روم. بدانجا می‌روم که دیگر ستارگان افلاک را در آن راهی نیست.

در یک جاده خلوت، رهگذری به من نزدیک می‌شود؛ می‌پرسد: «ای مسافر، بایست! با چنین شتاب به کجا می‌روی؟» می‌گویم: «دارم به سوی آخر دنیا سفر می‌کنم. می‌خواهم بدانجا روم که خداوند آن را سرحدّ دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن ذی‌حیاتی^۵ نفس نمی‌کشد». می‌گوید: «اوه،^۶ بایست! بیهوده رنج سفر بر خویش هموار مکن. مگر نمی‌دانی که داری به عالمی بی‌پایان و بی‌حدّ و کران قدم می‌گذاری؟»

۱- قلمرو زبانی : کاربرد زمان فعل‌ها : مضارع التزامی : بگذارم، بنشینم، رسم، آیم؛ مضارع اخباری : می‌بینم، می‌پیمایند، اکتفا نمی‌کنم و می‌روم.

قلمرو ادبی : بال‌های باد : باد استعاره از برنده‌ای که دارای بال است. زیر پا گذاشتن : کنایه از طی کردن

۲- قلمرو ادبی : دریای بی‌کران : استعاره از جهان آفرینش

۳- قلمرو زبانی : سرحد : مرز

۴- قلمرو زبانی افلاک : ج فلک، آسمان‌ها

قلمرو ادبی : دل افلاک : تشخیص

۵- قلمرو زبانی : غایی : نهایی

قلمرو فکری : از زمین بگذرم و به آسمان برسم.

۶- قلمرو زبانی : ذی‌حیات : جاندار. ذی : دارنده و صاحب

۷- قلمرو زبانی : اوه : صوت (شبه‌جمله) برای بیان شگفتی و تعجب

ای فکر دور پرواز من^۱، بال‌های عقاب آسایت^۲ را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من^۳، همین‌جا لنگرانداز^۴؛ زیرا برای تو بیش از این اجازه سفر نیست.

یوهان کریستف فریدریش شیللر^۵

۱- قلمرو ادبی: ای فکر دور پرواز من: تشخیص. غیرانسان اگر مخاطب قرار گیرد، تشخیص (استعاره) است.

۲- قلمرو ادبی: بال‌های عقاب آسایت: تشبیه. بال‌های فکر در دور پروازی به عقاب تشبیه شده است.

۳- قلمرو ادبی: کشتی تندرو خیال من: اضافه تشبیهی/ کشتی: مشبه‌به، خیال: مشبه

۴- قلمرو ادبی: لنگرانداز: کنایه: بایست، توقف کن.

۵- «یوهان کریستف فریدریش شیللر (۱۷۵۹-۱۸۰۵ میلادی) از بزرگ‌ترین شعرای آلمانی است. او در طول عمر کوتاه خود آثار فراوانی خلق کرد.

برخی او را با گوته، شاعر بزرگ آلمانی، هم‌سنگ و برابر می‌دانند. سروده‌های شیللر شهرت بسیار دارند.» (ادبیات فارسی (۱)، ۱۳۸۲)

درس هجدهم

نمایه درس

عنوان: عشق جاودانی

نوع و قالب ادبی: ادبیات جهان و غزل واره غنایی
درون مایه: جاودانگی عشق

قلمرو فکری

- ۱- پیام های متن
- ۲- درک درون مایه متن ها

قلمرو ادبی

- ۱- بررسی آرایه های تشخیص،
استعاره و پرسش انکاری

قلمرو زبانی

- ۱- بررسی شبکه معنایی
واژه ها
- ۲- انواع حذف

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با نمونه‌هایی از افکار و اندیشه جهانی از طریق مطالعه آثار ادبی (علم)
- ۲ تقویت مهارت خواندن متون مشهور ادبی با لحن مناسب (عمل)
- ۳ توانایی تطبیق مفاهیم و ارزش‌های متون ادبیات جهان با ادبیات ایران (تفکر)
- ۴ تقویت نگرش مثبت نسبت به مطالعه آثار برجسته ادبیات جهان و تأمل در مفاهیم آنها (باور)
- ۵ رعایت اخلاق پژوهشی در حوزه زندگی فردی، منطقه‌ای و جهانی (اخلاق)
- ۶ کاربرد آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)
- ۷ تقویت مهارت دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی شعر (تفکر)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش تدریس اعضای گروه، روش پرسش و پاسخ، روش بحث گروهی، روش کارایی گروه و ...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب غزل‌واره‌های شکسپیر، تهیه عکس از نمونه آثار ادبی برون مرزی، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و ...

منابع تکمیلی

- ۱ آشنایی با شکسپیر. جی. بی. هریسن. (۱۹۷۴). ترجمه منوچهر امیری. تهران: انتشارات سروش.
- ۲ باروک و استحاله باورهای مذهبی در هملت: ویلیام شکسپیر. محسن حنیف؛ محمد حنیف. (۱۳۹۴). نشریه هنرهای زیبا. دوره ۲۰. شماره ۱.
- ۳ بررسی آثار شکسپیر و مقایسه آن با شاهنامه فردوسی. سیدجعفر حمیدی. (۱۳۸۰). پژوهش‌نامه علوم انسانی شماره ۳۱.
- ۴ بررسی تطبیقی آرای مارکس و شکسپیر. نصرالله امامی و محمدرضا کمالی. (۱۳۹۰). فصلنامه حکمت و فلسفه. دوره ۷. شماره ۲۸.
- ۵ بررسی ترجمه استعاره در غزل‌های شکسپیر. سمیرا نکویان. (پایان‌نامه). (۱۳۹۰). دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی. دانشکده زبان‌های خارجی.
- ۶ بررسی تطبیقی مادیح سعدی و ویلیام شکسپیر. اسماعیل شفق؛ طیبه میرزایی. (۱۳۹۳). پژوهش‌نامه ادب غنایی دوره ۱۲. شماره ۲۳.

- ۷ بررسی تطبیقی الگوهای پارادوکسیکال در غزل‌های شکسپیر و حافظ. زهره تائبی نقدری؛ بابک بهرامیان. دومین همایش رویکردهای میان‌رشته‌ای به آموزش زبان، ادبیات و مطالعات ترجمه.
- ۸ رومئو و ژولیت. ویلیام شکسپیر. (۱۳۸۲). ترجمه علاءالدین بازارگاری. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۹ زندگی‌نامه ویلیام شکسپیر. بیلر لویی بیتر. (۱۹۷۰). ترجمه وحید ایرانی. تهران: انتشارات سخن.
- ۱۰ سنت‌های شعر عاشقانه در غزل‌واره‌های سیدنی، اسپنسر و شکسپیر. رسول شیرینی. نشریه علمی و پژوهشی دانشکده ادبیات.
- ۱۱ سه غزل از شکسپیر. مترجم مریم قانع. (۱۳۹۱). ماهنامه فرهنگی و هنری بخارا. سال چهاردهم. شماره ۸۶.
- ۱۲ غزل به غزل: برگردان منظوم و سپیدغزل‌های ویلیام شکسپیر. مترجمان: کاظم مسکنی؛ نعمت‌الله شمسوسی. (۱۳۹۴). آزند.
- ۱۳ غزل‌واره‌ها. ویلیام شکسپیر. (۱۳۹۶). ترجمه و تفسیر امید حبیب‌زاده. تهران: انتشارات نیلوفر.
- ۱۴ مقایسه عشق در غزل‌های سعدی و شکسپیر. اسماعیل شفق؛ نوشین بهرامی پور. (۱۳۸۹). نشریه پژوهشنامه ادب غنایی. دوره ۸. شماره ۱۴.
- ۱۵ مقایسه خسرو و شیرین با رومئو و ژولیت. لیلا جوادپور. (۱۳۸۹). مجله ادبی هیجستان.
- ۱۶ موازنه ادبی مضمون عشق، و اعتبار آن در غزلیات سعدی و سونت‌های شکسپیر. زهرا صابری نیا. (۱۳۹۴). کنفرانس بین‌المللی ادبیات و پژوهش‌های تطبیقی.
- ۱۷ نقد و بررسی کتاب دو شاهکار ادبیات جهان: رومئو و ژولیت و ویلیام شکسپیر و لیلی و مجنون نظامی گنجوی. اثر علی اصغر حکمت. (۱۳۹۴). فصلنامه فرهنگی پیمان. شماره ۷۲. سال نوزدهم.

تحلیل متن درس

عشق جاودانی

آیا چیزی در مخیله^۱ آدمی می‌گنجد، که قلم بتواند آن را بنگارد،
 اما جان صادق^۲ من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟^۳
 چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است، یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن،^۴

۱- قلمرو زبانی: مُخَيَلَه: مرکز خیال، قوه‌ای که موجب تخیل شود.

۲- جان صادق: منظور وجود لبریز از عشق راستین است.

۳- قلمرو ادبی: پرشش انکاری است.

قلمرو فکری: هرآنچه در قوه خیال آدمی در مورد عشق است و قلم توانسته آن را بنویسد، من شاعر، همه را در حق تو (ای عشق) گفته‌ام.

۴- قلمرو فکری: ارتباط معنایی با: یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب/ کز هر زبان که می‌شنوم نامکر است حافظ

که بتواند عشق مرا یا سجایای^۱ ارزشمند تو را بازگو کند؟
هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم،
و آنچه را قدیمی^۲ است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی، و من از آن تو»^۳
درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.
این گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند،^۴
و نه توجّهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد،^۵
و نه اهمّیتی به چین و شکن‌های ناگزیر سالخوردگی می‌دهد،
بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه^۶ شعر خود می‌گرداند،^۶
و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است،
همان‌جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند.^۷

غزل‌واره‌ها، شکسپیر

آگاهی‌های فرامتنی

غزل‌واره شکسپیر

ویلیام شکسپیر بزرگترین شاعر درام‌نویس انگلستان بود و نامش با درام و نمایشنامه‌نویسی اوج گرفت. مضامین نمایشنامه‌های او تراژدی، کمدی و تاریخی است. برخی از آثار مهم او در این زمینه

۱- قلمرو زبانی: سجایا: ج سجنیه. طبایع، خلق‌ها، خوی‌ها

۲- قلمرو زبانی: قدیم: در اینجا معنی اصطلاحی آن در فلسفه مورد نظر است: «موجودی که مسبوق به زمان نباشد...» (فرهنگ فارسی، معین)/ عشق قدیم: همان عشق جاودانی که ازلی و ابدی است.

۳- قلمرو فکری: با گفتن این ذکر (این سخن) که: «تو از آن منی و من از آن تو»، من، عشق را از قدیم بودن خارج می‌کنم. (عشق را در قالب «تو» و «من» می‌آورم و من و تو قدیم نیستیم).

۴- قلمرو فکری: ارتباط معنایی:

عشق‌ها با زندگانی می‌کنم	من به پیری هم جوانی می‌کنم
تا نفس دارم جوانی می‌کنم	دم غنیمت دانم ای پیری برو
جهل باشد با جوانان پنجه‌کردن پیر را	با جوانی سرخوشتت این پیر بی‌تدبیر را

۵- قلمرو زبانی و ادبی: گرد و غبار: در اینجا و در ادبیات ما اغلب مجاز از سفیدی موی و گذشت عمر و پیری است، چنانچه صائب گوید:
بر جهره^۶ من آنچه سفیدی کند نه موست
گردی است مانده بر رخم از رهگذار عمر

۶- قلمرو زبانی: صحیفه: دفتر یا کتاب شعر

قلمرو فکری: عشق بن‌مایه^۷ شعر و هستی است.

۷- قلمرو ادبی: دست زمان: استعاره^۸ مکتبه

قلمرو فکری: اگرچه سن تقویمی و ظاهرش نشان از پیری می‌دهد اما او جوان است و در طلب عشق قدیمی.

عبارتند از: هملت، مکبث، اتللو و شاه‌لیر.

او در کنار اشعار غنایی خود، سروده‌های کوتاهی دارد که به «غزل‌واره» معروف است. مجموعه سروده‌های کوتاه او حدود ۱۵۴ غزل‌واره است که زمان، عشق، زیبایی عمده‌ترین مضامین آنها را تشکیل می‌دهند. برخی از غزل‌واره‌های شکسپیر در داشتن مضامین مشترک با غزلیات سعدی و حافظ می‌تواند قابل مقایسه باشد. غزل‌واره‌های شکسپیر به مضامین ملموس و واقعی «این جهانی» می‌پردازد و با زبانی پرابهام و گاه طنزآمیز، احساسات و اندیشه‌هایی ژرف را دربارهٔ پدیده‌های ملموس این جهانی بیان می‌کند اما غزل‌های کلاسیک ایرانی بینشی عرفانی از هستی به دست خواننده می‌دهد.

غزل‌واره، معادل انگلیسی واژهٔ (sonnet) است. شعر کوتاهی که از ۱۴ مصراع تشکیل شده است. شاعر در غزل‌واره، معمولاً در هشت مصراع اول که (octave) نام دارد، موضوع اصلی خود را مطرح می‌کند و بعد از ارائهٔ نظر خود در بارهٔ جنبه‌های مختلف آن به نتیجه‌گیری می‌پردازد. گاه این نتیجه‌گیری در دو مصراع آخر نشان داده می‌شود. غزل‌واره‌ها مشخصات خاص خود را دارند.

غزل‌واره‌های سیدنی، اسپنسر و شکسپیر با درون‌مایه‌هایی چون احساسات فردی، عشق، ستایش معشوق و اخلاقیات معروف است. غزل‌واره‌های شکسپیر با طرح قافیهٔ مخصوص مناسب زبان انگلیسی به صورت دسته‌های شش یا هشت مصرعی تقسیم‌بندی می‌شوند. عشق مطرح در غزل‌واره‌های شکسپیر از جنس یونانی و افلاطونی است. او معتقد است عشق تعالی بخش و هدایتگر عاشق سرگردان این دنیایی است. بسیاری از منتقدان غزل‌واره‌های شکسپیر معتقدند که او این غزل را تحت‌تأثیر آخرین غزل‌وارهٔ منظومهٔ استروفل و استلای سیدنی سروده است. عشق مضمون اصلی این غزل‌واره است که ابدی و فناپذیر توصیف شده است.

شکسپیر در این شعر به این نتیجه می‌رسد که عشق مداوم تکرار می‌گردد و با این تکرار هیچ‌گاه کهنه نمی‌شود. در این معنا، عشق به‌رغم جراحاتی که پیری و گذشت زمان بر چهرهٔ معشوق وارد می‌آورد، همواره تروتازه است؛ چراکه با گذشت زمان، عشق ازلی و ابدی که در وجود عاشق و معشوق جا گرفته است، هیچ تغییری نمی‌کند و شاعر می‌خواهد عشق را در همان جایی که نخستین بار آن را دیده بود در وجود معشوق بازآفرینی کند. (نک: ۱- غزل‌واره‌ها. ویلیام شکسپیر. ترجمه و تفسیر امید حبیب‌زاده ۲- سنت‌های شعر عاشقانه در غزل‌واره‌های سیدنی، اسپنسر و شکسپیر. رسول شیری)

آخرین درس

آن روز مدرسه دیر شده بود و من بیم آن داشتم که مورد عتاب معلم واقع گردم.^۱ علی‌الخصوص که معلم گفته بود درس دستور زبان خواهد پرسید و من حتی یک کلمه از آن درس نیاموخته بودم. به خاطرم گذشت که درس و بحث مدرسه را بگذارم و راه صحرا پیش گیرم.^۲ هوا گرم و دلپذیر بود و مرغان در بیشه زمزمه‌ای داشتند. این همه، خیلی بیشتر از قواعد دستور، خاطر مرا به خود مشغول می‌داشت اما در برابر این وسوسه^۳ مقاومت کردم و به شتاب، راه مدرسه را پیش گرفتم.

وقتی از پیش خانه کدخدا می‌گذشتم، دیدم جماعتی آنجا ایستاده‌اند و اعلانی^۴ را که بر دیوار بود، می‌خوانند. دو سال بود که هر خبر ملال‌انگیز (ی) که برای ده می‌رسید، از اینجا منتشر می‌گشت. از این رو من — بی‌آنکه در آنجا توقفی کنم — با خود اندیشیدم که «باز برای ما چه خوابی دیده‌اند؟»^۵ آنگاه سر خویش گرفتم^۶ و راه مدرسه در پیش و با شتاب تمام، خود را به مدرسه رساندم.

در مواقع عادی، اوایل شروع درس، شاگردان چندان بانگ و فریاد می‌کردند که غلغله آنها به کوی و برزن^۷ می‌رفت... بانگ و همهمه^۸ شاگردان، آهسته و آرام به اتاق درس درآیم و بی‌آنکه کسی متوجه تأخیر ورود من گردد. بر سر جای خود بنشینیم اما برخلاف آنچه من چشم می‌داشتم^۹ آن روز چنان سکوت و آرامش در مدرسه بود که گمان می‌رفت از شاگردان در جای خویش نشسته بودند و معلم با همان چوب رعب‌انگیز^{۱۰} که همواره در دست داشت، در اتاق درس قدم می‌زد. لازم بود که در را بکشایم و در میان آن آرامش و سکوت وارد اتاق

۱- قلمرو زبانی: بیم: ترس/ عتاب: سرزنش (ارزش املائی دارد)/ بند اول، متن مناسبی برای تمرین زمان افعال است: دیر شده بود، نیاموخته بودم، گفته بود: ماضی بعید/ خواهد پرسید: آینده/ گذشت، بود، گرفتم، داشتند و...: ماضی ساده/ بگذارم، پیش بگیرم: مضارع التزامی/ مشغول می‌داشت:

ماضی استمراری

قلمرو ادبی: مدرسه: مجازاً زمان مدرسه

۲- قلمرو زبانی: درس و بحث مدرسه را بگذارم: درس و بحث مدرسه را رها کنم./ راه صحرا در پیش گرفتن: به دشت و صحرا رفتن

۳- قلمرو زبانی: بیشه: جنگل، نیزار/ وسوسه: اندیشه بد

۴- قلمرو زبانی: اعلان: آگهی

۵- قلمرو ادبی: برای کسی خواب دیدن: کنایه از نقشه شومی برای کسی کشیدن

۶- قلمرو زبانی: راه مدرسه در پیش [گرفتم] بخشی از فعل به قرینه لفظی حذف شده است.

قلمرو ادبی: سر خویش گرفتن: کنایه از دنبال کار خویش رفتن

۷- قلمرو زبانی: غلغله: بانگ، فریاد، شور، هیاهو/ کوی و برزن: رابطه معنایی مترادف

۸- قلمرو زبانی: بانگ و همهمه: رابطه معنایی مترادف

۹- قلمرو ادبی: چشم داشتن: کنایه از انتظار و توقع داشتن

۱۰- قلمرو زبانی: رعب‌انگیز: ترسناک، هراس‌آور

شوم. بیداست که تا چه حد از چنین کاری بیم داشتیم و تا چه اندازه از آن شرم می‌بردم اما دل به دریا زدم^۱ و به اتاق درس وارد شدم؛ لیکن معلّم، بی‌آنکه خشمگین و ناراحت شود، از سر مهر نظری بر من انداخت و با لطف و نرمی گفت: ^۲ «زود سر جای بنشین؛ نزدیک بود درس را بی حضور تو شروع کنیم.»

از کنار نیمکت‌ها گذشتم و بی‌درنگ بر جای خود نشستم. وقتی ترس و ناراحتی من فرو نشست و خاطر من تسکین یافت،^۳ تازه متوجه شدم که معلّم با لباس ژنده^۴ معمول هر روز را بر تن ندارد و به جای آن، لباسی را که جز در روز توزیع جوایز یا در هنگامی که بازرسی به مدرسه می‌آمد نمی‌پوشید، بر تن کرده است. گذشته از آن، تمام اتاق درس را ایتخت و شکوهی^۵ که مخصوص مواقع رسمی است فرا گرفته بود... جماعتی را از مردان دهکده دیدم که نشسته بودند. کدخدا و مأمور نامه‌رسانی و چند تن دیگر از اشخاص معروف در آن میان جای داشتند و همه افسرده و دل مرده^۶ به نظر می‌آمدند، پیرمردی که کتاب الفبای کهنه‌ای همراه داشت، آن را بر روی زانوی خویش گشوده بود و از پس عینک درشت و ستبر^۷ به حروف و خطوط آن می‌نگریست. هنگامی که من از این احوال غرق حیرت بودم، معلّم را دیدم که بر کرسی^۸ خویش نشست و سپس با همان صدای گرم اما سخت^۹ که هنگام ورود با من سخن گفته بود، گفت: «فرزندان، این بار آخر است که من به شما درس می‌دهم، دشمنان حکم کرده‌اند^{۱۰} که در مدارس این نواحی، زبانی جز زبان خود آنها تدریس نشود. معلم تازه فردا خواهد رسید و این آخرین درس زبانی ملی شماست که امروز می‌خوانید. از شما خواهش دارم که به درس من درست دقت کنید...» آری این آخرین درس زبان ملی من بود. مجبور بودم که دیگر آن را نیاموزم و به همان اندک مایه‌ای که داشتم قناعت کنم. چه قدر تأسف خوردم که پیش از آن ساعت‌های درازی را از عمر خویش تلف کرده و به جای آنکه به مدرسه بیایم، به باغ و صحرا رفته و عمر به بازیچه به سر برده بودم.^{۱۱} کتاب‌هایی که تا همین دقیقه در نظر من سنگین و ملال‌انگیز می‌نمود، دستور زبان و تاریخی که تا این زمان به سختی حاضر بودم به آنها نگاه کنم، اکنون برای من در حکم دوستان کهنی بودند که ترک آنها و جدایی از

۱- قلمرو ادبی: دل به دریا زدن: کنایه از جرئت کاری را پیدا کردن، ترسیدن و شجاعت به خرج دادن

۲- قلمرو ادبی: با لطف و نرمی گفتن: حسن‌آمیزی/از سر مهر نظری بر کسی انداختن: کنایه از مهربانانه به کسی نگاه کردن

۳- قلمرو زبانی: فرونشست: فعل پیشوندی: [ترس] از بین رفت، آرام گرفت.

قلمرو فکری: خاطر من تسکین یافت: فکرم آرامش یافت.

۴- قلمرو زبانی: ژنده: کهنه، فرسوده، قدیمی

۵- قلمرو زبانی: ایتخت و شکوه: رابطه معنایی ترادف

۶- قلمرو زبانی: افسرده و دل مرده: رابطه معنایی ترادف

۷- قلمرو زبانی: ستبر: کلفت

۸- قلمرو زبانی: کرسی: صندلی؛ با حفظ معنای گذشته معنای جدید نیز پذیرفته است. رشته تخصصی دانشگاهی: کرسی ادبیات دانشگاه تهران

۹- قلمرو ادبی: صدای گرم اما سخت: حسن‌آمیزی/ صدای گرم: کنایه از دلنشین بودن صدا

۱۰- قلمرو فکری: دشمنان حکم کرده‌اند: آلمانی‌ها فرمان داده‌اند.

۱۱- قلمرو ادبی و فکری: «ساعت‌های درازی را از عمر خویش تلف کرده» با عبارت کنایی «عمر به بازیچه به سر برده بودم» رابطه معنایی دارد.

آنها به سختی ناراحت و متأثر می‌کرد.^۱ دربارهٔ معلم نیز همین‌گونه می‌اندیشیدیم. اندیشهٔ آنکه وی فردا ما را ترک می‌کند و دیگر او را نخواهیم دید، خاطرات تلخ تنبیهاتی را که از او دیده بودم و ضربات چوبی را که از او خورده بودم، از صفحهٔ ضمیرم یکباره محو کرد.^۲ ...

در این اندیشه‌ها مستغرق^۳ بودم که دیدم مرا به نام خواندند. می‌بایست که برخیزم و درس را جواب بدهم. راضی بودم تمام هستی خود را بدهم تا بتوانم با صدای رسا و بیان روشن درس دستور را که بدان دشواری بود، از بر بخوانم^۴ اما در همان لحظهٔ اول درماندم و نتوانستم جوابی بدهم و حتی جرئت نکردم سر بردارم و به چشم معلم نگاه کنم. در این میان، سخن او را شنیدم که با مهر و نرمی^۵ می‌گفت:

فرزند، تو را سرزنش نمی‌کنم؛ زیرا خود به قدر کفایت منتبه^۶ شده‌ای. می‌بینی که چه روی داده است. آدمی همیشه به خود می‌گوید، وقت باقی است، درس را یاد می‌گیرم اما می‌بینی که چه پیشامدهایی ممکن است روی دهد. ... با این همه، فرزند، تنها تو در این کار مقصّر نیستی. همهٔ ما سزاوار ملامتیم. پدران و مادران نیز در تربیت و تعلیم شما چنان که باید اهتمام نورزیده‌اند و خوش‌تر آن دانسته‌اند که شما را دنبال کاری بفرستند تا پولی بیشتر به دست آورند. من خود نیز مگر در خور ملامت نیستم؟^۷ آیا به جای آنکه شما را به کار درس و ادارم، بارها شما را سرگرم آبیاری باغ خویش نکرده‌ام و آیا وقتی هوس شکار و تماشا به سرم می‌افتاد، شما را رخصت نمی‌دادم تا در پی کار خویش بروید؟^۸

آن‌گاه معلم از هر دری سخن گفت و سرانجام سخن را به زبان ملی کشانید و گفت: «زبان ما در شمار شیرین‌ترین و رساترین زبان‌های^۹ عالم است و ما باید این زبان را در بین خویش همچنان حفظ کنیم و هرگز آن را از خاطر نبریم؛ زیرا وقتی قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور^{۱۰} بیگانه گردد، تا وقتی که زبان خویش را همچنان حفظ کند، همچون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد.^{۱۱} آن‌گاه کتابی برداشت و به خواندن درسی از دستور پرداخت. تعجب کردم که با چه آسانی آن روز درس را

۱- قلمرو ادبی: ملال‌انگیز: اندوهبار

قلمرو ادبی: کتاب‌ها... در حکم دوستان کهن بودند: تشبیه

۲- قلمرو ادبی: صفحهٔ ضمیر: اضافهٔ تشبیهی/ خاطرات تلخ: حس‌آمیزی/ از صفحهٔ ضمیرم محو شد: کنایه از اینکه فراموش کردم.

۳- قلمرو زبانی: در این اندیشه مستغرق بودم: غرق فکر بودم.

۴- قلمرو ادبی: بیان روشن: حس‌آمیزی

قلمرو زبانی: از بر خواندن: از حفظ خواندن

۵- قلمرو ادبی: نرم گفتن: حس‌آمیزی

۶- قلمرو زبانی: به قدر کفایت منتبه شده‌ای: به اندازهٔ کافی آگاه و هوشیار شده‌ای.

۷- قلمرو زبانی: اهتمام: تلاش ورزیدن در کاری/ قلمرو ادبی: من خود نیز مگر در خور ملامت نیستم: پرسش تأکیدی

۸- قلمرو زبانی: رخصت: اجازه/ قلمرو ادبی: شما را رخصت نمی‌دادم تا در پی کار خویش بروید: پرسش تأکیدی

۹- قلمرو ادبی: شیرین‌ترین زبان: حس‌آمیزی

۱۰- قلمرو زبانی: مغلوب و مقهور: رابطهٔ معنایی ترادف

۱۱- قلمرو ادبی: تشبیه: حفظ زبان ملی مانند در دست داشتن کلید زندان خود است.

می‌فهمیدم... گفتی که این مرد نازنین می‌خواست بیش از آنکه ما را وداع کند و درس را به پایان برد، تمام دانش و معرفت خویش را به ما بیاموزد و همهٔ معلومات خود را در مغز ما فرو کند.^۱

چون درس به پایان آمد، نوبت تحریر و کتابت^۲ رسید. معلم برای ما سرمشق‌هایی تازه انتخاب کرده بود که بر بالای آنها عبارت «میهن، سرزمین نیاکان، زبان ملی» به چشم می‌خورد. این سرمشق‌ها که به گوشهٔ میزهای تحریر ما آویزان بود، چنان می‌نمود که گویی در چهارگوشهٔ اتاق، درفش ملی ما را به اهتزاز^۳ درآورده باشند، نمی‌توان مجسم کرد که چه‌طور همهٔ شاگردان در کار خط و مشق خویش سعی می‌کردند و تا چه حد در سکوت و خموشی^۴ فرو رفته بودند. بر بام مدرسه کیوتران آهسته می‌خواندند و من در حالی که گوش به ترنم^۵ آنها می‌دادم، پیش خود اندیشه می‌کردم که آیا اینها را نیز مجبور خواهند کرد که سرود خود را به زبان بیگانه بخوانند؟

گاه گاه که نظر از روی صفحهٔ مشق خود برمی‌گرفتم^۶ معلم را می‌دیدم که بی‌حرکت بر جای خویش ایستاده است و با نگاه‌های خیره و ثابت، پیرامون خود را می‌نگرد؛^۷... نهالی چند که وی در هنگام ورود خویش در باغ غرس^۸ کرده بود، اکنون درختانی تناور شده بودند. چه اندوه جانکاه^۹ و مصیبت سختی بود که اکنون این مرد می‌بایست تمام این اشیای عزیز را ترک کند و نه تنها حیاط مدرسه بلکه خاک وطن را نیز وداع ابدی گوید...

در آخر اتاق، یکی از مردان معمر دهکده که کتاب را بر روی زانو گشوده بود و از پس عینک ستبر خویش در آن می‌نگریست، با کودکان هم آواز گشته بود و با آنها درس را با صدای بلند تکرار می‌کرد. صدای وی چنان با شوق و هیجان آمیخته بود که از شنیدن آن بر ما حالتی غریب دست می‌داد و هوس می‌کردیم که در عین خنده گریه سر کنیم.^{۱۰} دریفا!^{۱۱} خاطرهٔ این آخرین روز درس همواره در دل من باقی خواهد ماند. در این اثنا وقت به آخر آمد و ظهر فرارسید و در همین لحظه، صدای شیپور سربازان بیگانه نیز که از مشق و تمرین^{۱۲} باز می‌گشتند، در کوچه طنین افکند. معلم با رنگ پریده از جای خویش برخاست، تا آن روز هرگز وی در نظرم

۱- قلمرو ادبی: معلومات خود را در مغز ما فرو کند: کنایه از آموختن همهٔ علم موجود

۲- قلمرو زبانی: تحریر و کتابت: رابطهٔ معنایی مترادف

۳- قلمرو زبانی: درفش: پرچم، بیرق، علم/ اهتزاز: به حرکت و جنبش درآوردن

۴- قلمرو زبانی: سکوت و خموشی: رابطهٔ معنایی مترادف

۵- قلمرو زبانی: ترنم: آواز خوش، زیر لب آواز خواندن

۶- قلمرو ادبی: نظر از چیزی برگرفتن: کنایه از نگاه نکردن

۷- قلمرو ادبی: با نگاه‌های خیره و ثابت، پیرامون خود را می‌نگرد: تناقض یا پارادوکس

۸- قلمرو زبانی: غرس کردن: کاشتن، کاشتن درخت و نهال/ باغ و نهال: درخت: رابطهٔ معنایی تضمن

۹- قلمرو زبانی: چه: صفت تعجبی/ جانکاه: صفت فاعلی مرخم

۱۰- قلمرو ادبی: گریه و خنده در اینجا تضاد دارد نه تناقض. در عین خنده گریستن امری است ممکن و ملموس.

۱۱- قلمرو زبانی: دریفا: شبه‌جمله

۱۲- قلمرو زبانی: مشق و تمرین: رابطهٔ معنایی مترادف

چنان پرمهابت^۱ و با عظمت جلوه نکرده بود. گفت:

«دوستان، فرزندان، من... من... اما بغض و اندوه، صدا را در گلویش شکست.^۲ نتوانست سخن خود را تماشا کند. سپس روی برگردانید و پاره‌ای گچ برگرفت و با دستی که از هیجان و درد می‌لرزید، بر تخته سیاه این کلمات را با خطی جلی^۳ نوشت: «زنده باد میهن!»...

قصه‌های دوشنبه، آلفونس دوده

آگاهی‌های فرامتنی

آلفونس دوده (Alphonse Daudet) از نویسندگان نامدار فرانسه، به سال ۱۸۴۰ زاده شد و به سال ۱۸۹۷ درگذشت. از کتاب‌های وی که به فارسی برگردانده شده است، «نامه‌های آسیاب من» و «قصه‌های دوشنبه» را می‌توان نام برد. داستان زیر از کتاب «قصه‌های دوشنبه» ترجمه دکتر عبدالحسین زرین کوب انتخاب شده است. نویسنده در این داستان، احساسات میهن‌دوستانه را به شکلی زیبا از زبان کودکی دبستانی بیان کرده است.

تحلیل درون‌متنی

این متن آموزه‌ها و نکات دقیقی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

□ هوا گرم و دلپذیر بود و مرغان در بیشه زمزمه‌ای داشتند. این همه خیلی بیشتر از قواعد دستور، خاطر مرا به خود مشغول می‌کرد.

در بحث آموزش، اغلب، فراموش می‌کنیم که کتاب و کلاس بخشی از دانش‌ها و مهارت‌ها را در خود دارند و می‌توانند به دانش‌آموزان انتقال دهند. در بیشتر موارد، به قول سهراب:

«باید کتاب را بست/ باید بلند شد/ در امتداد وقت قدم زد/ گل را نگاه کرد/ ابهام را شنید...»

(سپهری، ۱۳۷۴: ۴۲۸)

□ زبان ملی: دستور زبان و تاریخی که تا این زمان به سختی حاضر بودم به آنها نگاه کنم، اکنون برای من در حکم دوستان کهنی بودند که ترک آنها و جدایی از آنها به سختی ناراحت و متأثر می‌کرد.

□ وقتی قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور بیگانه گردد، تاوقتی که زبان خویش را همچنان حفظ کند، همچون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد.

□ میهن، سرزمین نیاکان، زبان ملی.

□ تعجب کردم که با چه آسانی آن روز درس دستور را می‌فهمیدم. هرچه می‌گفت به نظرم آسان می‌نمود.

۱- قلمرو زبانی: پرمهابت، با هبیت، با شکوه، با بهت

۲- قلمرو ادبی: صدا در گلویش شکست: کنایه از اینکه بغض کرد.

۳- قلمرو ادبی: جلی: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.

نیایش

الهی سینه‌ای ده آتش‌افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز^۱
 هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست^۲
 کرامت کن درونی دردپرورد دلی در وی درون درد و برون درد^۳
 به سوزی ده کلام را روایی کزان گرمی کند آتش گدایی^۴
 ۵ دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین ده^۵
 ندارد راه فکرم روشنایی ز لطف پرتوی دارم گدایی^۶
 اگر لطف تو نبود پرتوانداز کجا فکر و کجا گنجینه راز^۷

۱- قلمرو زبانی : الهی : منادا/ ده : بده، فعل امر/ آتش‌افروز : صفت فاعلی مرخم/ فعل [باشد] از آخر مصرع دوم به قرینه معنوی حذف شده است.
 قلمرو ادبی : آتش : استعاره از عشق/ سینه : مجاز از وجود
 قلمرو فکری : الهی! به من وجودی شعله‌ور از عشق عطا کن و در این وجود، دلی به من عنایت کن که همه سوزوگداز عشق تو باشد. مفهوم : خدایا مرا عاشق کن.

۲- قلمرو زبانی : «را» : رای اختصاص/ نیست اول : فعل خاص در معنی «وجود ندارد» است.
 قلمرو ادبی : افسرده : ایهام تضاد دارد : ۱- افسرده و بی‌حال ۲- پخزده و منجمد (با توجه به «سوز») / آب و گل : مجاز از وجود دل/ واج‌آرایی صامت «س»/ دل و گل : جناس ناهمسان اختلافی
 قلمرو فکری : (این بیت، معنی بیت پیش را تکمیل می‌کند.) هر دلی که سوزوگداز عشق تو را نداشته باشد، دل نیست و افسرده و مرده است و دل افسرده هم البته به‌ظاهر دل است و درحقیقت مرده است. (عشق ارزشمند و حیات‌بخش است.) ارتباط معنایی با :

هرکس که نیست زنده به عشق تو مرده به	خود مرده پیش زنده‌دلان از افسرده به	صائب
دل به عشق است زنده در تن مرد	مرده باشد دلی که عاشق نیست	ستایی
هرکه با صورت و بالای تو اش انس نیست	حیوانیست که بالاش به انسان ماند	سعدی

۳- قلمرو زبانی : دردپرورد : صفت مفعولی مرخم/ کرامت کن : ببخش.
 قلمرو ادبی : درون و برون : تضاد و مجاز از همه و سراسر/ دردپرورد : پرورده و به‌وجودآمده از درد/ درد : تکرار/ واج‌آرایی صامت «د»/ دل : مجازاً وجود

قلمرو فکری : (این بیت با بیت اول تناسب معنایی دارد.) درون و باطنی به من ببخش که هر لحظه درد عشق مرا زیادت کند و مرا عاشق‌تر سازد و در این درون، دلی قرار ده که سراسر درد عشق باشد.

۴- قلمرو زبانی : روایی : روق، شایستگی/ مصراع دوم : اغراق/ مراعات‌نظیر : آتش، سوز و گرمی/ گدایی کند : فعل مضارع التزامی
 قلمرو فکری : آن‌چنان سوزی به من بده که حتی از آتش هم سوزنده‌تر باشد.

۵- قلمرو زبانی : دلم را : «را» نشانه فک اضافه (داغ عشقی بر جبین دلم نه). داغ نهادن : نشان کردن. بنده‌ها و برده‌ها را داغ می‌نهادند تا با آن نشان شناخته شوند. / جبین : پیشانی

قلمرو ادبی : جبین دل : تشخیص و استعاره/ مصراع اول : کنایه از اینکه مرا عاشق همیشگی و جاودانی خود کن. مرا بنده همیشگی خود ساز.
 بیان آتشین : حس آمیزی و کنایه از سخن گرم و گیرا و جذاب/ ده و یه : جناس ناهمسان اختلافی
 قلمرو فکری : مرا عاشق همیشگی خود قرار ده و زبانم را به یمن سوزوگداز عشق، گிரایی و جذابیت ببخش.

۶- قلمرو فکری : اگر اندیشه انسان به خدا نیبوند، راه به جایی نمی‌برد. نظامی می‌گوید :

از ظلمت خود رهایی‌ام ده با نور خود آشنایی‌ام ده

۷- قلمرو فکری : اگر لطف تو شامل حال ما نشود و از نور خود دل ما را روشن نگردانی، دیگر فکر ما نمی‌تواند به رازهایی از حکمت آفرینش بی

به راه این امید پیچ در پیچ مرا لطف تو می‌باید، دگر هیچ^۱
 فرهاد و شیرین، وحشی بافقی^۲

۱- قلمرو زبانی : به : معنی حرف اضافه «در» می‌دهد. / می‌باید : لازم است.

قلمرو ادبی : راه پیچ‌درپیچ : کنایه از راه دشوار و سخت عشق

قلمرو فکری : بازگردانی : به راه این امید پیچ‌درپیچ برای من لطف تو می‌باید و دیگر هیچ [نمی‌باید]. در این راه سخت عشق، تنها به لطف و عنایت تو نیازمندم تا آن را به پایان برم.

۲- دربارهٔ وحشی بافقی در تحمیدیهٔ فارسی ۲ از کتاب راهنمای معلم فارسی ۲ سخن به میان آمده است. از ویژگی‌های منظومهٔ فرهاد و شیرین می‌توان به موارد زیر اشاره کرد :

۱- سادگی و روانی شعر

۲- صمیمیت زبان شعر

۳- سوزوگداز عاطفی و دلنشین بودن شعر

- ۱ اخوان مهدی. (م. امید) گزینۀ اشعار. (۱۳۶۹) تهران. مروارید.
- ۲ استعلامی، محمد. درس حافظ (نقد و شرح غزل‌های خواجه شمس‌الدین محمد). (۱۳۸۳). ۲ جلد. چ دوم: تهران: سخن.
- ۳ اعتصامی، پروین. دیوان پروین اعتصامی. (۱۳۷۰). به کوشش منوچهر مظفریان. چ هشتم. تهران: علمی.
- ۴ امیرخانی، رضا. ارمیا (ادبیات امروز). (۱۳۹۵). چاپ ۲۶. تهران: افق.
- ۵ باستانی پاریزی، محمد. از پاریز تا پاریس. (۱۳۹۴). چاپ یازدهم. تهران: نشر علم.
- ۶ برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی. (۱۳۴۲) برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. چ دوم. تهران: ابن‌سینا.
- ۷ بهار، محمدتقی. (۱۳۸۷) دیوان ملک الشعراء بهار. بر اساس نسخه ۱۳۴۴. تهران: انتشارات نگاه.
- ۸ بهمین بیگی، محمد. بخارای من ایل من. (۱۳۸۹). شیراز. چاپ اول. نوید شیراز.
- ۹ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. تاریخ بیهقی. (۱۳۸۵). دوره سه جلدی. به کوشش خلیل خطیبرهبر. چاپ دهم. تهران: انتشارات مهتاب.
- ۱۰ حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). دیوان حافظ (آیینۀ جام). تصحیح محمد قزوینی. چ هشتم. تهران: انتشارات صدرا.
- ۱۱ دهخدا، علی‌اکبر. لغت نامه دهخدا. (۱۳۷۷). تهران: انتشارات دانشگاه.
- ۱۲ زرین‌کوب، غلامحسین. (۱۳۸۴). تاریخ مردم ایران (۱). چ نهم. تهران: امیرکبیر.
- ۱۳ زمانی، کریم. (۱۳۵۸). شرح جامع مثنوی معنوی. دفتر اول. چ نهم. تهران: اطلاعات.
- ۱۴ سپهری، سهراب. (۱۳۷۴). هشت کتاب. چ سیزدهم. تهران: طهوری.
- ۱۵ سعدی شیرازی، مصلح‌الدین عبدالله. (۱۳۷۹). بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چ ششم. تهران: خوارزمی.
- ۱۶ _____ (۱۳۴۴). گلستان سعدی. شرح محمد خزائلی. تهران: علمی.
- ۱۷ _____ (۱۳۷۰). گلستان سعدی. به کوشش خلیل خطیبرهبر. چ ششم. تهران: صفی‌علیشاه.
- ۱۸ _____ (۱۳۸۶). کلیات سعدی. از روی قدیمی‌ترین نسخه‌های موجود. به اهتمام محمدعلی فروغی. چ چهاردهم. تهران: امیرکبیر.

۱۹ _____ . (۱۳۷۴). دیوان غزلیات استاد سخن سعدی. خلیل خطیب‌رهبر. چ هشتم.

تهران: مهتاب.

۲۰ سلمانی لطف‌آبادی، عیسی. روایت‌سازان سنگر. (۱۳۸۸). تهران: نشر قلمرو فرهنگ.

۲۱ سنایی غزنوی، مجدود بن آدم. (۱۳۸۸). دیوان سنایی غزنوی. به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس

رضوی. چ هفتم. تهران: سنایی.

۲۲ شجاعی، سید مهدی. (۱۳۸۳). سائاماریا (مجموعه داستان). چاپ پنجم. تهران: انتشارات کتاب

نیستان.

۲۳ شریعتی، علی. (۱۳۷۱). هبوط در کویر. چ پنجم. تهران: چاپخش.

۲۴ شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۷). در اقلیم روشنایی. چ دوم. تهران: آگاه.

۲۵ شکسپیر. ویلیام. غزل‌واره‌ها. (۱۳۹۶). ترجمه و تفسیر امید حبیب‌زاده. تهران: انتشارات نیلوفر.

۲۶ طباطبایی، محمد حسین. ترجمه تفسیر المیزان. ج ۱. مترجم: سیدمحمد باقر موسوی همدانی. قم:

مؤسسه مطبوعات دارالعلم.

۲۷ ظهیری سمرقندی. محمد بن علی بن محمد. (۱۹۴۸). سندبادنامه. به اهتمام و تصحیح و حواشی

احمد آتش. تهران: نقطه.

۲۸ عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۰۳). دیوان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی. برلین.

۲۹ عربلو، احمد. قصه شیرین و فرهاد. (۱۳۹۶). تهران: انتشارات مدرسه.

۳۰ عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۷۵). تذکرة الأولیاء. از روی نسخه نیکلسون. چ پنجم.

تهران: بهزاد.

۳۱ _____ . (۱۳۲۲ ه.ق). تذکرة الأولیاء. به سعی و اهتمام رینولد الن نیکلسون. لیدن

هلند.

۳۲ _____ . (۱۳۷۴). منطق الطیر. به اهتمام و تصحیح سیدصادق گوهرین. چ یازدهم.

تهران: علمی و فرهنگی.

۳۳ _____ . منطق الطیر. (۱۳۸۹). تصحیح محمدرضا شفیع‌ی کدکنی. تهران: سخن.

۳۴ عین‌القضات، ابوالمعالی عبدالله بن محمد. (۱۳۷۳). تمهیدات. با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق

عفیف عسیران. چ چهارم. تهران: منوچهری.

۳۵ غزنوی، احمد بن محمد. تراجم الاعاجم. (۱۳۸۹). به کوشش مسعود قاسمی و محمود مدبری.

چ دوم. تهران: اطلاعات.

۳۶ فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. (۱۳۸۰). بر اساس نسخه نه جلدی چاپ مسکو. چ دوم. تهران:

ققنوس.

۳۷. شاهنامه داستان‌های نامور نامه باستان. (۱۳۸۵). به اهتمام سیدمحمد دبیرسیاقی. ج چهارم. تهران: نشر قطره.
۳۸. شاهنامه. (۱۳۶۹). ج هفتم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳۹. فروزانفر، بدیع الزمان. شرح مثنوی شریف. (۱۳۸۰). چاپ دهم. تهران: علمی و فرهنگی.
۴۰. کزازی، میرجلال‌الدین. نامه باستان. (۱۳۹۰). جلد سوم (داستان سیاوش). ج ششم. تهران: سمت.
۴۱. ترجمه رساله قشیریه. (۱۳۷۴). تهران: علمی و فرهنگی.
۴۲. گروه مؤلفان. (۹۳-۸۵). کتاب‌های زبان و ادبیات فارسی. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی.
۴۳. معین، محمد. فرهنگ فارسی. (۱۳۷۵). ج نهم. تهران: امیرکبیر.
۴۴. معتمد دزفولی، فرامرز. (۱۳۸۷). کویز؛ تجربه مدرنیته ایرانی (بازخوانی و تفسیر کویز شریعتی). چاپ اول. تهران: قلم.
۴۵. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. کلیات شمس تبریزی. (۱۳۸۴). ج هجدهم. تهران: امیرکبیر.
۴۶. مثنوی معنوی. (۱۳۷۱). مطابق نسخه تصحیح شده رنولد نیکلسون. ج دوم، تهران: نگاه و نشر علم.
۴۷. مثنوی معنوی. (۱۳۸۲). به اهتمام توفیق سبحانی. چاپ سوم. روزنه.
۴۸. فیه ما فیه. تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر چاپ چهارم تهران امیر کبیر.
۴۹. میرصادقی، جمال. (۱۳۸۲). داستان‌نویس‌های نام‌آور معاصر ایران. تهران: اشاره.
۵۰. میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۷). سیر تحول ادبیات داستانی و نمایشی. تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۵۱. نرودا، پابلو. شعرهای عاشقانه. (هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه). (۱۳۹۴). ترجمه احمد پوری و با ویراستاری کاظم فرهادی. تهران: چشمه
۵۲. نصرالله منشی، ابوالمعالی. کلیله و دمنه. (۱۳۸۳). تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. ج بیست و ششم. تهران: امیرکبیر.
۵۳. نظامی گنجوی. خمسه نظامی. بر اساس نسخه سعدلو و مقابله با نسخه آکادمی شوروی با تصحیح وحید دستگردی، تصحیح سامیه بصیر مژدهی. بازنگریسته بهاء‌الدین خرمشاهی. (۱۳۸۳). تهران: انتشارات دوستان.
۵۴. وحشی بافقی، کمال‌الدین. دیوان وحشی بافقی. (۱۳۹۲). با مقدمه سعید نفیسی. تهران: ثالث.

- ۱ افراسیاب پور، علی اکبر. عرفان سهروردی و زیبایی پرستی. (۱۳۸۷). فصلنامه تخصصی عرفان. سال چهارم. شماره ۱۶.
- ۲ ایروانی، محمدرضا. نگاهی به خاطره نویسی و مقایسه آن با زندگی نامه و سفرنامه. (۱۳۸۶). مجله زبان و ادبیات فارسی. سال ۳. شماره ۸.
- ۳ حسن زاده کریم آباد، داود. مراتب قرب در عرفان اسلامی. (۱۳۹۱). سال اول. ش ۴. ۳.
- ۴ جوکار نجف. عملکرد محتسب و بازتاب آن در برخی از متون ادب فارسی. (۱۳۸۷). پژوهشنامه علوم انسانی. ش ۵۷.
- ۵ سپانلو، محمدعلی. (۱۳۷۶). داستان نویسی معاصر مکتب ها و نسل هایش. آدینه. شماره ۱۲۱-۱۲۲.
- ۶ _____ (۱۳۵۸). گزارشی از داستان نویسی یک ساله انقلاب، اندیشه آزاد. دوره جدید. سال اول، شماره یک.
- ۷ شکیبی ممتاز، نسرین. جایگاه سیاوش در اساطیر. (۱۳۸۹). متن شناسی ادب فارسی. دوره ۲. شماره ۱.
- ۸ شیرینی، رسول. سنت های شعر عاشقانه در غزل واره های سیدنی، اسپنسر و شکسپیر. نشریه علمی و پژوهشی دانشکده ادبیات و زبان های خارجی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

